

حساسیت گذار به نظام غیرمتمرکز سیاسی در افغانستان

فرهاد آرین، سیدنی- استرالیا

2012-06-01

بحث تغییر نظام سیاسی در افغانستان به یکی از مباحث حساس و چالش‌زا بدل شده است. این بحث زمانی بیشتر مورد توجه کارشناسان ملی و بین‌الملل قرار گرفت که دولت افغانستان به‌شدت به تلاش‌های شماری از سران اپوزیسیون سیاسی خود برای غیرمتمرکزسازی نظام سیاسی و اکنش‌نهاد داد. در پی آن رییس‌جمهور کرزی شخصا و به کرات حساسیت خود را در این خصوص بروز داد و این اقدام مخالفان سیاسی خود را زاده‌ی افکار بیگانگان و یک پروژه تفرقه‌افکنانه در بین گروه‌های قومی افغانستان نامید.

پرسش اساسی این است که چه انگیزه‌هایی سبب گشته تا رییس‌جمهور کرزی، به این حد، به طرح غیرمتمرکزسازی نظام و توزیع افقی قدرت سیاسی در افغانستان با جدیت برخورد کند؟ آیا واقعا در پس این سراسیمگی و عصبانیت، اهداف ملی‌ای نظیر حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان قرار دارد و یا هم ملاحظات کوردلان‌های سیاسی، قومی و خانوادگی رییس‌جمهور کرزی، غیرمتمرکزسازی نظام را عامل بالقوه‌ی تضعیف قدرت سیاسی انحصاری خود و یاران هم‌فکرش می‌داند؟

برای تحلیل و درک درست مخالفت خستگی‌ناپذیر رییس‌جمهور کرزی با غیرمتمرکزسازی نظام سیاسی در افغانستان، می‌توان به سه انگیزه سیاسی، قومی و خانوادگی اشاره کرد.

انگیزه‌های سیاسی

انگیزه‌های سیاسی از آن‌جا نشأت می‌کند که رییس‌جمهور کرزی، به مانند دیگر زمامداران جهان سومی، بی‌باور به دموکراسی و حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان خود را نماد همبستگی ملی و تضمین‌کننده‌ی وحدت ملی افغانستان می‌داند. رییس‌جمهور کرزی اشتباهی، می‌پندارد که نادیده گرفتن افکار نامنسجم و غیرروشن او در قبال قضایای حساس کشور و مخالفت با ایده‌آل‌های شخصیت محورانه‌ی او، افغانستان را به باد فنا خواهد داد. تاکید بر حفظ بی‌چون و چرای وضع موجود و مبارزه خستگی‌ناپذیر برای ادامه حیات نظام سیاسی متمرکز فعلی از همین جهان‌بینی ناواقع‌بینانه رییس‌جمهور کرزی سرچشمه می‌گیرد. به باور او توزیع افقی قدرت در افغانستان حکومت مرکزی را تضعیف می‌کند و زمینه را برای گروه‌های قومی مختلف میسر خواهد کرد تا به تجزیه‌طلبی در کشور دامن بزنند و وحدت ملی را خدشه‌دار کنند.

اما برخلاف خیالبافی‌های رییس‌جمهور کرزی، واقعیت کنونی افغانستان گویای این موضوع است که نظام به‌شدت متمرکز کنونی نیز نتوانسته است دامنه حاکمیت مطلقه‌ی کرزی و دار و دسته‌ی قصرنشینش را به‌صورت بی‌چون و چرا و در سرتاسر کشور گسترش بدهد. به‌ویژه ائتلاف او با شماری از زورمندان چهار گروه عمده قومی در افغانستان (پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها) برای پیروزی در انتخابات 2009 به روشنی نشان داد که عامل تداوم و بقای قدرت کرزی افرادی دیگر به جز خودش و حلقه‌ی هم‌فکر پیرامونش هستند.

به‌صورت مشخص دلیل پافشاری بیش از حد رییس‌جمهور کرزی بر حفظ نظام سیاسی متمرکز فعلی، بیشتر زمینه‌سازی برای باقی ماندن (محسوس و یا نامحسوس) در قدرت در دوره‌ی پس از 2014 است تا حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان. چراکه به باور شماری از تحلیلگران امور افغانستان، تکرار سناریوی «بوتین – مدویدوف» در انتخابات 2014 افغانستان بعید نیست. در هم‌چو سناریویی، رییس‌جمهور کرزی به حمایت از کاندیداتوری یکی از اعضای خانواده‌اش و یا هم

یکی از همفکران سیاسیش خواهد پرداخت تا با استفاده از امکانات دولتی پیروز انتخابات سال 2014 گردد. در عوض خودش در مقام فرمانروای واقعی کشور و با پذیرش یک مقام ظاهراً تشریفاتی خود را برای به دستگیری دوباره قدرت سیاسی در دوره‌های بعدی آماده خواهد کرد. البته این سناریو در صورتی موفقانه خواهد بود که رییس‌جمهور کرزی بتواند، مانند انتخابات پیشین، در کمپ مخالفان سیاسی خود چنددستگی ایجاد کند و با سواستفاده از کنترل بلامانع مرکز بر ولایات، بیشترین سود را ببرد. بنابراین، این هدف سیاسی درازمدت رییس‌جمهور کرزی قابل تحقق نخواهد بود، مگر این‌که نظام متمرکز کنونی سیاسی را حفظ کند.

انگیزه‌های قومی

انگیزه دومی که رییس‌جمهور کرزی را واداشته است تا برای حفظ نظام متمرکز سیاسی کنونی گریبان پاره کند، باور بی‌حد و حصر او به انحصار قدرت سیاسی در دست گروه قومی خودش است. آقای کرزی و اطرافیان قوم‌باورش می‌پندارند که از لحاظ تاریخی موجودیت یک نظام متمرکز سیاسی در افغانستان سبب شده بود تا دیگر گروه‌های قومی کمتر مجال حضور در رده‌های بالایی قدرت را تجربه کنند. برای رییس‌جمهور کرزی زمامداران پیشین افغانستان نظیر امیر عبدالرحمان خان، محمدنادرشاه و محمدظاهرشاه نمونه‌های خوب و موفقی در حفظ نظام متمرکز سیاسی هستند. بنابراین، رییس‌جمهور می‌پندارد که با تداوم نظام متمرکز فعلی و قدرتمندتر شدن تدریجی گروه قومی‌اش زمینه‌های به قدرت رسیدن دیگر گروه‌های قومی به شدت کاهش یافته و حتی در درازمدت ناممکن می‌گردد.

اما اشتباه کرزی و اطرافیان هم‌فکر و قوم‌باورش این است که هنوز هم افغانستان را در فضای چهل سال پیشتر از امروز می‌بینند و گمان می‌کنند که دوباره و به‌سادگی می‌شود با استفاده از متمرکزسازی قدرت، سلطه یک قوم بر اقوام دیگری را میسر کرد. تناقض این کار در این است که کرزی غافل از تحلیل منتقدانه‌ی تاریخ سی‌ساله‌ی گذشته افغانستان است که در آن دینامیزم قدرت به‌شدت دچار تغییر شده و حاکم ساختن یک گروه قومی بر دیگران عملاً ناممکن گشته است. به‌گونه مثال در سه دهه گذشته از میان شش زمامدار به ترتیب ببرک کارمل، دوکتور نجیب، صبغت‌الله مجددی، برهان‌الدین ربانی، ملامحمد عمر و حامد کرزی حداقل سه تن‌شان (ببرک کارمل، صبغت‌الله مجددی و برهان‌الدین ربانی) وابسته به گروه قومی پشتون نبودند. این بدین معناست که در افغانستان کنونی چهار گروه قومی پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها حضور و نفوذ غیرقابل انکار دارند و حرکت برخلاف این جریان و سلطه‌جویی هریک از این اقوام بدون تردید تنش‌های قومی را چندبرابر خواهد ساخت و افغانستان را به‌سوی تجزیه سوق خواهد داد.

بنابراین، قصد رییس‌جمهور کرزی از مخالفت با غیرمتمرکزسازی نظام سیاسی به هیچ‌وجه حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان نیست؛ بلکه می‌خواهد از این موضوع به‌عنوان یک حربه‌ی سیاسی برای تحت تسلط‌آوردن دیگر گروه‌های قومی در افغانستان استفاده کند.

انگیزه‌های خانوادگی

در کنار انگیزه‌های سیاسی و قومی، انگیزه‌های خانوادگی کرزی نیز در پافشاری بر حفظ نظام سیاسی موجود قابل تأمل است. به باور شماری از آگاهان امور افغانستان، رییس‌جمهور کرزی در کنار اهداف سیاسی و قوم‌باورانه‌اش در حمایت از نظام سیاسی متمرکز، به جنبه‌های قدرت و نفوذ خانوادگی‌اش نیز توجه دارد؛ بدین معنا که با غیرمتمرکز شدن نظام در افغانستان و انتخابی شدن مقامات محلی در سطح ولایات، نخستین ضربه را خانواده پرنفوذ کرزی در قندهار می‌بیند. چراکه در صورت توزیع افقی قدرت، دیگر فرصتی برای رییس‌جمهور کرزی و یا هم‌جانشینان متحدش باقی نمی‌ماند تا در تعیین و انتصاب مقامات محلی قندهار نقش اصلی را داشته باشند. هم‌چون یک

وضعیتی، به‌گونه‌ی خودکار نفوذ و قدرت سیاسی و اقتصادی خانواده کرزی را در قندهار تضعیف می‌کند و در نتیجه مخالفان سیاسی کرزی را تشجیع خواهد کرد تا در جنوب افغانستان علیه او بایستند و مردم را خلافشان بشورانند. در همچون یک سناریویی، بدترین حالت آن خواهد بود تا مقامات محلی انتخابی پرده از روی فساد گسترده سیاسی، اقتصادی و اداری خانواده کرزی بردارند و در نتیجه خواب رییس‌جمهور کرزی را برای زمامداری مادال‌عمر در افغانستان حرام گردانند.

در عین حال، اگر رییس‌جمهور کرزی موفق شود تا سناریوی پوتین – مدویدوف را در انتخابات 2014 در عمل پیاده کند و به‌خصوص اگر توفیق این را بیابد که یکی از برادرانش را برای دوره‌ی بعدی جانشین خود تعیین کند، این برایش بسیار با اهمیت است تا نظام سیاسی را متمرکز نگاه کند. و الا برادرش مجال این را نخواهد یافت تا با استفاده از امکانات دولتی در سطح مرکز و ولایات زمینه‌های دوباره برگشتن دوباره‌ی کرزی را به قدرت میسر سازد. بنابراین، این بسیار طبیعی به‌نظر می‌رسد که رییس‌جمهور کرزی با حفظ نظام متمرکز فعلی می‌خواهد در کنار انگیزه‌های سیاسی و قومی‌اش در صدد تداوم حضور قوی و پررنگ سیاسی و اقتصادی خانواده‌اش در افغانستان باشد.

به‌گونه‌ی خلاصه، حساسیت‌های روزافزون رییس‌جمهور کرزی در قبال طرح نظام سیاسی در افغانستان بیشتر جنبه‌های سیاسی، قومی و خانوادگی دارد تا هدف حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانستان. اما رییس‌جمهور کرزی و اطرافیان نزدیکش غافل از این‌اند که تاکید بیش از حد بر خواسته‌های نامشروع‌شان نه تنها وحدت ملی را تامین و تضمین نمی‌کند؛ بلکه عامل بالقوه‌ای است برای شکستن وحدت ملی و تقسیم شدن افغانستان در خط منافع قومی، مذهبی و زبانی.